

## خدا برای ما یا برای خودش؟

سالها پیش که به گردهمایی بشارتی بیلی گراهام در شهر آناهام در ایالت کالیفرنیا رفته بودم، جمعیتی در آنجا حضور داشتند که به گمانم تعدادشان به پنجاه هزار نفر می‌رسید. من در سمت چپ و در ردیف صندلیهایی نشسته بودم که سایبان نداشتند و می‌توانستم از آن نقطه کل آن جمعیت عظیم را مشاهده کنم که محوطه را پر کرده بودند. وقتی همگی با هم سرود «چه عظیمی» را می‌خواندیم، فقط در حد چند کلمه با آنها هم‌صدا شدم و دیگر نتوانستم به خواندن ادامه دهم. تا آن زمان چنین چیزی را نشنیده بودم. پنجاه هزار نفر خدا را می‌ستودند! دلم آن‌چنان مدهوش گشته بود که هرگز آن لحظه را فراموش نکرده‌ام. به نظرم تا به حال برای من چیزی از این درست‌تر و زیباتر و عمیقاً شادی‌بخش‌تر نبوده است که پنجاه هزار مخلوق، همگی، با تمام وجودشان خدا را بسرایند.

واقعاً، تصور می‌کنم در آن شب گوشه‌چشمی از آسمان را به چشم خود دیدم، چرا که کتاب مکاشفه ۱۱:۵-۱۳ آسمان را چنین توصیف می‌نماید:

و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گردآگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود که به آواز بلند می‌گویند: «مستحق است بَرّه ذبح‌شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.» و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریا است و آنچه در آنها می‌باشد شنیدم که می‌گویند: «تخت‌نشین و بَرّه را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد، تا ابدالآباد.»

رویای آسمان رویای هزاران هزار مخلوق بی‌شماری است که با همه قوتشان پدر و پسر را می‌ستایند و آنانی که جلال بَرّه را چشیده‌اند دیگر محال است از حمد و ستایش او بازایستند.

### خدا جویای ستوده شدن است

بَرّه لایق است، خدای پدر لایق است. از این‌رو، باید که آنها را بستاییم و آنها را خواهیم ستایید. کمتر ایمان‌داری است که با این حقیقت مشکل داشته باشد. اما می‌دانیم که خدا صرفاً به سبب اعمالش نیست که لایق پرستش می‌گردد، بلکه، در اصل، هدف و مقصودش این است که تمجید گردد. خدا صرفاً منتظر نیست تا به خاطر قدرت و عدالت و رحمتش ستوده شود، بلکه، از ازل، خودش پیشقدم شده است تا نام خویش را در زمین تمجید نماید و جلالش را آشکار سازد. انگیزه همه اعمال خدا اشتیاقی است که برای جلال یافتن دارد. اشعیا ۱۱:۴۸ نشان همه اعمال الهی است:

به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود، این را می‌کنم، زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

ارمیا ۱۱:۱۳ نیز همین حقیقت را بدین شکل بیان می‌کند:

زیرا بیهوه می‌گوید: چنان که کمر بند به کمر آدمی می‌چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خویشتن چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و فخر و زینت باشند.

هدف از همه اعمال خدا این است که برای جلال نامش ستوده شود.

و مبادا فکر کنیم که فقط عهدعتیق بر این حقیقت تأکید می‌ورزد. به رساله افسسیان فصل ۱ توجه نمایید. وه که این رساله چه کتاب عالی و برجسته‌ای است و فصل اولش حاوی جملاتی است که نه فقط درازایشان به یازده آیه می‌رسد، بلکه ارتفاعشان نیز تا به آسمان می‌رود.

آیات ۶، ۱۲، ۱۴، با تکرار سه عبارت، طرز فکر پولس را درباره هدف خدا در نجات ما از گناه و اینکه ما را از آن خویش می‌گرداند، کاملاً روشن می‌سازند. به آیات ۵ و ۶ توجه کنید:

که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم، به وساطت عیسی مسیح، بر حسب خشنودی اراده خود، برای ستایش جلال فیض خود.

و آیه ۱۲:

از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم جلال او ستوده شود.

و سرانجام آیه ۱۴:

روح قدوس، که بیعانه میراث ما است، برای فدای آن ملک خاص او، تا جلال او ستوده شد.

از ازل، مشیت خدا این بوده است که ما را برای بهره‌مندی از میراث آینده‌مان از پیش تعیین نماید و هدف و مقصودش از این پیش مقدر ساختن این بوده است که جلالش و به ویژه جلال فیضش ستوده شود.

اینکه خدا لایق ستایش است و اینکه باید او را بستاییم و خواهیم ستود، همگی، حقایق آشنا و متعارفی در میان مسیحیان هستند و ما با خوشحالی آنها را تأیید می‌نماییم. اما حقیقتی که کمتر با آن آشنا هستیم این است که صرفاً به خاطر اعمال خدا نیست که جلال او را می‌ستاییم، بلکه هدف و مقصود آن اعمال خود ستودن خدا است. او، با دقت و تیزبینی، با این هدف بر دنیا سلطنت می‌نماید که ستایش و تمجید و پرستش گردد و از او در شگفتی باشیم. پولس در رساله دوم تسالونیکیان ۱:۱۰ می‌گوید که در انتهای این عصر مسیح می‌آید «تا در مقدسان خود جلال یابد و همه ایمانداران از او تعجب کنند.» اما تجربه به من نشان داده است که مردم این حقیقت را به آسانی نمی‌پذیرند. اینکه خدا ستوده شود قابل پذیرش است، ولی این چندان پذیرفتنی نیست که او خودش جویای ستوده شدن باشد. مگر عیسی نگفت که «هر که خود را بلند کند پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد؟» اما کتاب مقدس به روشنی توضیح می‌دهد که قصد خدا این است که در نظر انسانها خود را برافرازد.

هدف من از این پیغام آن است که تا جایی که بتوانم نشان دهم که سعی و هدف خدا برای جلال دادن خودش کاملاً نیکو است و هیچ ایرادی به آن وارد نیست و با خودبرافرازی انسانها بسیار متفاوت می‌باشد، چرا که این جلال دادن از روی محبت است. پس امیدوارم این حقیقت را با خوشحالی تأیید نماییم و در هدف عظیم خدا به او بپیوندیم.

## دو نمونه از لغزشی که در خصوص خدامحور بودن خدا وجود دارد

به گمانم ما به دو دلیل در خصوص محبت خدا برای جلال خویش و غیرتش برای اینکه انسانها جلال او را بستایند می‌لغزیم و به خطا می‌رویم. یک دلیلش این است که ما افرادی را که چنین رفتاری از خود نشان می‌دهند نمی‌پسندیم. دلیل دیگرش این است که این‌طور که به نظر می‌رسد کتاب مقدس چنین تعلیم می‌دهد که انسانها نباید در پی جلال خویش باشند. بنابراین، مردم هم به خاطر تجربیات روزانه‌شان و هم به سبب آیات کتاب مقدس، از اینکه خدا خود را برافرازد، آزرده‌خاطر می‌گردند.

ما افرادی را که به نظر می‌رسد به شدت شیفته مهارت و قدرت و ظاهرشان باشند دوست نداریم. ما دانشمندانی را که سعی می‌کنند دانش تخصصی‌شان را به رخ بکشند و یا کسانی را که مدام از آثار و مقاله‌ها و سخنرانی‌هایشان سخن می‌گویند دوست نداریم. آن تاجرانی که بی‌وقفه درباره زیرکی‌هایشان صحبت می‌کنند در نظر ما خوشایند نیستند. برایمان جالب نیست که پیوسته توضیح دهند چگونه پولهای

کلانی را سرمایه‌گذاری می‌کنند و چگونه فراز و نشیب بازار سهام را تشخیص می‌دهند و زمانی که ارزش سهام پایین است آن را خریده و وقتی ارزش آن افزایش یافته به فروش رسانده‌اند. ما کودکانی را که همه فکرشان این است که در بازی با یکدیگر رقابت کنند و از یکدیگر جلو بزنند دوست نداریم. ما زنان و مردانی را نمی‌پسندیم (مگر اینکه خودمان جزو همین دسته باشیم) که به جای ساده‌پوشی و زیبایی و کارآمد بودن، طبق آخرین مد روز، لباس می‌پوشند تا مدل لباس پوشیدنشان مورد تأیید باشد و عالی و باحال و معرکه به نظر رسند و یا شکل و ظاهرشان طبق آخرین مد هفته باشد.

چرا هیچ‌یک از این دسته افراد را نمی‌پسندیم؟ تصور این است که چون هیچ‌یک از این اشخاص اصیل نیستند. این رُند آنها را «دست دوم» می‌نامد. این‌گونه افراد به خاطر ارزش چیزی که برایشان ارزشمند است دلشاد نیستند، بلکه به خاطر اینکه دیگران آنها را تمجید و تحسین نمایند دست دوم زندگی می‌کنند و ما دست دومها را تحسین نمی‌کنیم. ما مردمی را تحسین می‌کنیم که آن‌قدر متین و مستحکم هستند که نمی‌خواهند با تحسین و تمجید شدن ضعفهای خود را تقویت بخشند و کمبودهای واقعی‌شان را جبران نمایند.

بنابراین، به همین دلیل است که مسیحیان نسبت به هر تعلیمی که به نظر می‌رسد خدا را در فهرست دست دومهایی از این قبیل قرار دهد بدگمان هستند. در نتیجه، به نظر می‌رسد بسیاری در واقع این تعلیم را که خدا در پی ستوده شدن و خواستار تحسین شدن است و هر کاری را به خاطر نام خودش انجام می‌دهد در چنین فهرستی قرار می‌دهند. اما آیا باید چنین باشد؟ مسلماً، ما از یک چیز مطمئن هستیم: خدا ضعیف نیست و خدا کمبود و کاستی ندارد: «از او و به او و تا او همه چیز است» (رومیان ۳۶:۱۱). خدا همیشه وجود داشته است و همه چیزهای دیگر هستی‌شان را مدیون خدا هستند. از این‌رو، نمی‌توانند به خدا چیزی بیفزایند که قبلاً از خودش منشأ نگرفته باشد. خدای ازلی بودن و مخلوق نبودن یعنی همین. بنابراین، غیرت خدا برای اینکه جویای جلال خویش می‌باشد و خواستار این است که انسانها او را بستایند نمی‌تواند به این دلیل باشد که او نیاز دارد تا ضعف خود را تقویت بخشد و یا کمبودش را جبران نماید. شاید در نگاهی سطحی چنین به نظر رسد که خدا در فهرست دست دومها قرار دارد، اما او مانند آنها نیست و باید که این شباهت سطحی و ظاهری را به شکلی دیگر توضیح داد. انگیزه‌های دیگری باید وجود داشته باشد که موجب می‌گردد خدا در پی ستایش جلال خویش باشد.

تجربه نشان داده است که ما به یک دلیل دیگر نیز کسانی را که در پی جلال خویش هستند نمی‌پسندیم. دلیلش فقط این نیست که چنین افرادی اصیل نیستند و سعی بر آن دارند که ضعف و کمبود خود را پنهان سازند، بلکه بی‌محبت بودنشان نیز یکی دیگر از این دلایل است. این افراد آن‌قدر نگران ظاهر خود و ستوده شدن هستند که به دیگران چندان توجهی ندارند. مشاهده و بررسی این نکته ما را بر مبنای کتاب مقدس به دلیلی می‌رساند که نشان می‌دهد چرا به نظر ناخوشایند است که خدا جویای جلال خویش باشد. رساله اول قرنتیان ۵:۱۳ می‌فرماید: «[محبت] نفع خود را طالب نمی‌شود.» حال، در واقع، در اینجا به نظر می‌رسد با یک بحران روبه‌رو باشیم. زیرا اگر کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که هدف نهایی خدا این است که جلال یابد و ستوده شود (و تصور من هم همین است)، پس چطور می‌تواند محبت داشته باشد؟ زیرا «[محبت] نفع خود را طالب نمی‌شود.» ما با بررسی آیاتی از کتاب مقدس متوجه می‌شویم که کلام خدا چنین تعلیم می‌دهد که خدا برای خودش است: «به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود، این را می‌کنم و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد» (اشعیا ۴۸:۱۱). ولی اگر خدا خدای محبت است، او باید برای ما باشد. پس آیا خدا برای خودش است یا برای ما؟

### محبت بی‌کران خدا در این واقعیت که او جویای ستوده شدن است

آن پاسخی که مایلیم شما را به صحیح بودنش متقاعد کنم این است: از آنجایی که خدا پرچالترین وجود است و از این نظر منحصر به فرد و کاملاً خودکفا است، برای اینکه برای ما باشد باید برای خودش باشد. اگر خدا از هدف برافراشتن خود صرف‌نظر می‌کرد، ما بازنده بودیم. هدف خدا از ستوده شدن و هدفش از شاد نمودن قومش هر دو یک هدفند و جدایی‌ناپذیر. به نظرم با پرسشی که در ادامه مطرح می‌کنیم، ما نیز به همین حقیقت می‌رسیم:

خدا با توجه به زیبایی و قدرت و حکمت بی‌کران و قابل ستایش خود چگونه می‌توانست نسبت به مخلوقاتش محبت داشته باشد؟ این پرسش را به شکل دیگری مطرح کنیم: برای اینکه ما حظّ ببریم و بهره‌مند باشیم، خدا چه چیزی می‌توانست به ما بدهد تا او را بامحبت‌ترین نشان دهد؟ فقط یک پاسخ وجود دارد، این‌طور نیست؟ و این پاسخ کسی نیست جز خود او! اگر خدا می‌خواهد بهترین را به ما عطا کند، چیزی که ما را تا آخرین حد ممکن راضی و خشنود سازد، و اگر ما را به کمال دوست دارد، پس برای تأمل و تفکر و مشارکت ما نباید چیزی کمتر از خودش را به ما عطا نماید.

قصد خدا از فرستادن پسرش نیز دقیقاً همین بود. رسالهٔ افسسیان ۱۸:۲ می‌فرماید که مسیح آمد تا ما «نزد پدر، در یک روح، دخول» داشته باشیم و رسالهٔ اول پطرس ۱۸:۳ می‌فرماید: «مسیح نیز برای گناهان یکبار زحمت کشید، یعنی عادل‌ی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد.» خدا کل نقشهٔ نجات را در محبت تدبیر نمود تا انسان‌ها را به سوی خویش بازگرداند، همان‌گونه که زمورنویس می‌گوید: «به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذتها تا ابدالآباد» (۱۱:۱۶). خدا در پی این است که بهترین را به ما بخشد و این بهترین شهرت و ثروت و یا حتی سلامتی در این زندگی نیست، بلکه رویایی کامل از خودش و مشارکت با خودش است.

حال، در آستانهٔ چیزی هستیم که برای من کشف عظیمی به حساب می‌آید و تصور می‌کنم راه‌حلی برای این مشکل مطرح شده نیز می‌باشد. برای اینکه خدا بی‌نهایت با محبت باشد، باید چیزی را به ما بدهد که برایمان بهترین باشد و بی‌نهایت در آن مسرور باشیم. او باید خود را به ما بخشد. حال، وقتی چیزی عالی، چیزی که از آن لذت می‌بریم، به ما نشان داده می‌شود و یا عطا می‌گردد، ما چه می‌کنیم؟ ما آن را می‌ستاییم. ما نوزادان را تحسین می‌کنیم که در لحظهٔ به دنیا آمدن از شکل نمی‌افتند و کج و معوج نمی‌گردند. «آه! کلهٔ گرد و قشنگش را ببین! موهایش را نگاه کن! دستهایش را ببین چه بزرگند!» یا پس از مدتها دوری از عشقمان چهره‌اش را چنین می‌ستاییم: «چشمانت مثل آسمان است؛ موهایت به ابریشم می‌ماند؛ آه که چقدر در چشم من زیبایی!» ما ضربه‌ای را که در دور آخر بازی بیس‌بال منجر به پیروزی می‌شود تحسین می‌کنیم و هنگام قایق‌سواری پاییزی در «سنت کرویکز» از درختهایی که در امتداد ساحل قرار دارند تعریف و تمجید می‌نماییم.

اما چیزی که با کمک سی. اس. لوییس به کشف عظیم آن رسیده‌ام این بود که ما نه فقط آنچه را که از آن لذت می‌بریم می‌ستاییم، بلکه آن ستودن خود اوج شادی است. نه اینکه آن شادی از پس ستودن به وجود آید، بلکه این ستایش جزیی از آن خوشی و خرسندی است. لوییس در کتابش دربارهٔ مزامیر این بینش را توصیف می‌نماید. به شیوهٔ توصیفش توجه نمایید:

عجب است که بدیهی‌ترین واقعیت دربارهٔ ستایش نمودن، حال چه ستودن خدا یا هر چیز دیگر، از چشم پنهان مانده بود. من این‌گونه فکر می‌کردم که تحسین نمودن، تأیید کردن، و یا حرمت نهادن شکلی از ستودن است، اما هرگز به این توجه نکرده بودم که همهٔ لذتها بردن‌ها، به طور خودجوش، خود را در همین ستودن و تحسین نمودن‌ها نشان می‌دهد، مگر اینکه (گاه حتی) شرم و حیا و یا ترس از کسل کردن دیگران ما را به آنجا برساند که زبان ستایش را مهار کنیم. دنیا با حلقهٔ تعریف و تمجید احاطه شده است. عاشقان دلداران خود را می‌ستایند؛ شعرخوانان شاعران مورد علاقه‌شان را می‌ستایند؛ راه‌پیمایان دشت و صحرا را می‌ستایند؛ بازیکنان بازی مورد علاقه‌شان را می‌ستایند. تعریف و تمجید از وضع هوا، شراب، غذاها، بازیگران، اسبان، دانشکده‌ها، کشورها، شخصیت‌های مهم تاریخی، کودکان، گلها، کوه‌ها، تمبرهای نایاب، حشرات کمیاب، و حتی گاه سیاستمداران و دانشمندان همواره رایج است. اصل چیزی که در خصوص ستودن خدا برای من مشکل به نظر می‌رسید این بود که بسیار مضحکانه منکر این بودم که همین اصل تعریف و تمجید در خصوص والاترین ارزش نیز صادق است، بدین معنا که ما از ستودن چیزی که ارزشمند است مسروریم و نمی‌توانیم از ستایش آن بازایستیم.

تصور می‌کنم ما از ستودن هرچه که از آن لذت می‌بریم مسروریم، چرا که ستایش نمودن صرفاً ابراز احساسات نیست، بلکه تکمیل شادی ما و آن نقطه عطف مقرر می‌باشد. این صرفاً از روی تمجید و تحسین نیست که عاشقان بی‌وقفه در مدح زیبایی یکدیگر سخن می‌گویند. تا زمانی که شادی و سرور ابراز نشود، کامل نخواهد بود (تأملی بر مزامیر، صفحه ۹۵-۹۳).

نکته اینجا است: ما آنچه را از آن لذت می‌بریم تحسین می‌کنیم، چرا که تا این تعریف و تمجید ابراز نگردد شادی و سروری که در آن لذت است کامل نمی‌شود. شادی ما کامل نمی‌بود اگر اجازه نداشتیم درباره آنچه برایمان ارزشمند است سخن گوییم و یا آنچه را که دوست داریم ارج نهیم و در آن وجد نماییم و یا آنچه را که تحسین می‌کنیم بستاییم. بنابراین، اگر خدا به راستی برای ما است، اگر او بهترین را به ما می‌بخشد و شادی ما را کامل می‌سازد، پس باید این را هدف خود قرار دهد که او را بستاییم، نه به این دلیل که نیاز دارد تا ضعف خود را در خویشتن تقویت نماید یا کمبودش را جبران سازد، بلکه چون ما را دوست دارد و خواستار این است که شادی ما کامل باشد و این امر میسر نیست جز اینکه او را که زیباترین وجود است بشناسیم و حمد و ستایش گوییم.

در کل جهان هستی، فقط و فقط خدا یگانه وجودی است که نهایت محبتش بدین شکل نمایان می‌شود که در پی ستوده گشتن و تمجید شدن باشد. خود را برافراشتن برای خدا یک حُسن و فضیلت به حساب می‌آید. همان‌طور که رساله افسسیان فصل ۱ می‌گوید، وقتی خدا همه چیز را «برای ستایش جلالش» انجام می‌دهد، بدین معنی است که او تنها چیزی را که در این دنیا می‌تواند آرزوهای ما را تحقق بخشد برایمان حفظ می‌نماید و مهیا می‌سازد. خدا برای ما است، بنابراین، برای خودش بوده و هست و همواره هم خواهد بود. خداوند را بستایید! باشد که هر که جان دارد خداوند را بستایید.

جان پای‌پر